

بخش چهارم

تبدیل سرمایه پولی و کالائی به سرمایه بازرگانی

فصل شانزدهم

سرمایه تجاری در هیأت (کالا-سرمایه)

اگر کل سرمایه اجتماعی را در نظر بگیریم همیشه بخشی از آن به صورت کالا در جستجوی تبدیل به پول است. بخشی هم بالعکس پول است و مترصد تبدیل به کالا می باشد. سرمایه اجتماعی مدام تحت تأثیر این تحول صوری است. هر گاه سرمایه درگیر انجام این تحول در روند دَوَران، در چهارچوب تقسیم کار درونی سرمایه، نوعی استقلال به خود گیرد و مستمرا این نقش را ایفاء کند، سرمایه بازرگانی خواهد بود. قبلا دیدیم که صنعت حمل و نقل کالا یا نگهداری و توزیع آن تا حدی ادامه روند تولید در فرایند دَوَران است. این فعالیت‌های بینابینی با وظائف خاص سرمایه بازرگانی آمیخته اند، اما با توسعه تقسیم اجتماعی کار، این شکل سرمایه هر چه بیشتر خود را متمایز می سازد. تبدیل کالا - سرمایه به سرمایه پولی یا بالعکس، حلقه ای از روند سراسری بازتولید سرمایه صنعتی، حلقه ای از روند تام سامان پذیری سرمایه است، اما سرمایه عهده دار این مبادلات، در همان دورپیمائی، به مثابه جزء پیوسته سرمایه کل، از وجود واقعی خود یا سرمایه مولد متمایز می شود. شکل همزی جزء مولد سرمایه در درون روندی واحد را اتخاذ می نماید. سرمایه تجاری با این روایت و نقش مدام از بازار کالاها بیرون کشیده می شود اما لاجرم به این بازار باز می گردد.

بازرگان مثل هر سرمایه دار، با مبلغی پول وارد بازار می شود. یگانه قصدش، تبدیل سرمایه اش به سرمایه ای بزرگتر است. او تاجر است و بر همین اساس سرمایه اش به صورت پول وارد بازار می گردد، زیرا کالائی تولید نمی کند. با کالاها کار تجاری انجام می دهد. مجبور است کالاها را بخرد، برای این کار باید پول داشته باشد. تاجری را تصور کنیم که 3 میلیون دلار پول دارد. با این پول 5000 موبایل با بهای هر گوشی 600 دلار، از تراست تولید کننده، خریداری می نماید. نرخ سود 10% است، او موبایل ها را می فروشد، از هر گوشی 60 دلار و جمعا 300 هزار دلار سود به چنگ می آرد. این خرید و فروش را مدام تکرار می کند و سؤال این است که کار وی به عنوان تاجر یا صاحب سرمایه بازرگانی چه ربطی با سرمایه دار صنعتی و سرمایه وی پیدا می کند. پاسخ ساده است. شرکت تولید کننده موبایل با پول این بازرگان ارزش موبایل های تولید شده را به سامان می رساند. کالا- سرمایه خود را به سرمایه پولی تبدیل می کند، از این طریق موفق می شود که مواد لازم برای ادامه تولید را تهیه نماید، مزد کارگران را هم بپردازد.

تا اینجا تولید کننده موبایل کار فروش و تبدیل کالای خود به پول را انجام داده، اما موبایلها هنوز به فروش نرسیده اند. مالک آنها عوض شده، از تملک سرمایه دار صنعتی به ملکیت تاجر درآمده اند. با این همه کماکان کالا - سرمایه اند، نخستین فاز دورپیمائی آنها محقق نشده و انجامش به بازرگان محول گردیده است. فرض کنیم که تاجر موفق به فروش همه موبایلها نشود، در این صورت پول سرمایه دار صنعتی هم پرداخت نمی شود. او نیز برای شروع مجدد چرخه تولید دچار گسست می گردد. این امر بیانگر آنست که نقش تاجر جزء لازمی از پویه تبدیل کالا- سرمایه به پول - سرمایه یا کالا فرایند بازتولید سرمایه است. اگر تاجر و سرمایه تجاری این نقش را بازی نمی نمود، سرمایه دار صنعتی باید خود با کمک مباشران یا افراد دیگر این وظیفه را به دوش می کشید. به این ترتیب سرمایه بازرگانی اساسا چیزی نیست سوای کالا - سرمایه تولید کننده که باید پروسه تبدیل خود به پول را طی نماید، با این تفاوت که طی این روند اکنون عمل ویژه بخشی از سرمایه داران شده است و توسط جزء معینی از کل سرمایه اجتماعی انجام می گیرد. در گردش

سرمایه تجاری ماقبل سرمایه داری 'G-W-G' یا حتی در گردش کالا- سرمایه درون روند دورپیمائی سرمایه صنعتی آن عصر، 'W'-G-W، هر قطعه پول دو بار دست به دست می گردید. تولید کننده، کالای خود را می فروخت، پولش را می گرفت. با این پول وسائل تولید می خرید. کالائی که می خرید همان کالائی نبود که فروخته است. اما حرکت سرمایه بازرگانی درون شیوه تولید سرمایه داری این گونه نیست. تاجر با 3 میلیون دلار 5000 موبایل می خرد، موبایل ها را می فروشد تا پول - سرمایه 3 میلیون دلاری خود بعلاوه سود آن را از دُوران باز ستاند. در اینجا پول نیست که دو بار دست به دست می شود. کالا است که دو بار جا عوض می کند. موبایل ها هستند که از دست فروشنده کارخانه دار به دست تاجر خریدار می روند، تاجر همین موبایل ها را به مشتریان می فروشد و چه بسا در این میان زنجیره ای از خرید و فروش ها صورت گیرد. فروش کالا به صرف انتقال آن از دست تولید کننده به بازرگان هنوز قطعی نیست و بازرگان تنها کارش به سامان رساندن کالا - سرمایه است. آنچه در مورد کالا و پول انجام می گیرد از منظر سرمایه دار مولد، فروش کالا - سرمایه او به مثابه جزئی از پویه سامان پذیری تولیداتش است، اما از دید بازرگان 'G-W-G' یا بارورسازی پول - سرمایه ای است که توسط او پیش ریز شده است. یک سؤال در اینجا مطرح می شود. اگر آنچه سرمایه تجاری انجام می دهد فقط شکل ویژه یا حالت معینی از کارکرد سرمایه در فرایند دورپیمائی سرمایه اجتماعی است، پس خصلت «مستقل» و خودگردانی آن چگونه قابل توضیح است؟ در پاسخ باید گفت که:

اولا - کار تبدیل کالا - سرمایه به پول - سرمایه توسط سرمایه ای انجام می گیرد که وجودی متمایز از سرمایه مولد دارد. این نقش را عاملی بازی می کند که جدا از تولید کننده است و آنچه انجام می دهد متمایز از نقش سرمایه صنعتی است. کسب و کار خاصی است که شکل ویژه ای از تقسیم کار را به نمایش می گذارد. آنچه باید در پویه دُوران محقق شود، امر منحصر عاملی متفاوت از تولید کننده است.

دوم - ایفای نقش بالا از آن جهت به نوعی «استقلال» تعبیر می شود که سرمایه تجاری برای سرمایه بودن و بارآور بودن خود باید منحصر در مقام تأمین و تضمین دگرسانی کالا - سرمایه عمل نماید، یعنی آن را تبدیل به پول - سرمایه کند. فعالیتی که نیاز اساسی روند دورانی سرمایه صنعتی است توسط پول - سرمایه ای انجام می گیرد که در ملکیت بازرگان است و این کار را مستمرا انجام می دهد.

هر گاه روند بازتولید کل سرمایه اجتماعی را در نظر گیریم آنگاه سرمایه بازرگانی سوای جزئی از سرمایه صنعتی که به شکل کالا - سرمایه در بازار است و پروسه سامانیابی خود را می پیماید هیچ چیز دیگر نیست. بر همین اساس آنچه اینک در رابطه با روند تام دورپیمائی سرمایه باید مورد بررسی قرار گیرد پول - سرمایه ای است که از طریق بازرگان پیش ریز می شود، فقط به خرید و فروش اختصاص دارد، هرگز سوای کالا - سرمایه و پول - سرمایه شکل دیگری به خود نمی گیرد و هیچ گاه نقش سرمایه مولد را احراز نمی کند. اگر تولید کننده موبایلها برای خرید مواد خام، پرداخت مرزها و از سرگیری دوباره تولید، مجبور می شد تا فروش کامل آخرین دستگاهها معطل ماند، به احتمال زیاد با گسستی چشمگیر در روند تولید مصادف می گردید، علاوه بر این چاره ای نداشت جز آنکه سهم بزرگتری از سرمایه اش را در پروسه گردش به کار اندازد و بخش کمتری را سرمایه مولد سازد، شخصا یا با کمک افرادی دوره ای از سال را صرف فروش کالاها کند و از طول دوره فعالیت خود به مثابه سرمایه دار مولد بکاهد. ورود سرمایه تجاری به عنوان سرمایه عهده دار ایفای این نقش، گسست در روند بازتولید را منتفی می نماید. سرمایه دار صنعتی بیشترین بخش سرمایه اش را به شکل سرمایه مولد پیش ریز می کند و حجم کمتری را به عنوان ذخیره پولی نگه می دارد. او دیگر مجبور نیست یک بخش سال را صرف فروش محصولات کند و دوره تلاش خود به عنوان سرمایه دار صنعتی را تقلیل دهد. اگر سرمایه بازرگانی از حجم و مرز معین خود تجاوز ننماید می توان یا باید پذیرفت که با این **تقسیم کار**:

1 - حجم سرمایه ای که به طور خاص زیر نام سرمایه تجاری عهده دار خرید و فروش کالاها، حمل و نقل، انبار داری، اجاره ابنیه، تیمچه ها می شود، **کوچکتر** از سرمایه ای است که سرمایه دار صنعتی مجبور به پیش ریز آن می شد.

2 - با ورود سرمایه تجاری نه فقط کالاهای سرمایه دار صنعتی سریع تر به پول تبدیل می شود که خود کالا - سرمایه نیز پروسه دگرسانی خود را سریع تر به فرجام می برد.

3 - سرمایه دار تاجر می تواند با سرمایه خود نه فقط پروسه واگرد یک سرمایه صنعتی بلکه چند سرمایه مولد مجزا در یک قلمرو را به انجام رساند. به طور مثال محصولات یک کارخانه نساجی را می خرد و به فروش می رساند، با این پول پیش از آن که سرمایه دار مالک نساجی، کالاهای جدیدی تولید کند، پارچه های یک شرکت چیت سازی دیگر را خریداری می نماید و می فروشد. به این ترتیب سرمایه تجاری معینی عمل واگرد چند سرمایه تولید کننده پارچه را عهده دار می شود. هرچه سرمایه تجاری کوچکتر باشد سرعت واگرد آن بیشتر است. هرچه سهم کل پول - سرمایه ای که به مثابه سرمایه بازرگانی ایفای نقش می کند بزرگتر باشد، سرعت واگردش کندتر خواهد بود. هر قدر تولید در سطح نازل تر توسعه باشد، نسبت حاصل جمع سرمایه بازرگانی به کل کالاهای حاضر در پروسه دوران بزرگتر است. عکس ماجرا نیز صادق است. به همین دلیل در شرایط پائین توسعه سهم عظیمی از پول - سرمایه در دست تاجران متمرکز می شود. سرعت دوران پول - سرمایه تی که که به وسیله بازرگان پیش ریز می شود تابعی است از:

1 - سرعت تجدید روند تولید یا روندهای در هم فرو رفته تولید. 2 - سرعت مصرف کالاهایی که تولید شده اند.

بازرگان در پروسه فعالیت خود به عنوان عهده دار واگرد کالاها مجبور نیست اول بخرد و سپس بفروشد او معمولاً پول خود را به دو قسمت تقسیم می کند، یک جزء در شکل پول - سرمایه و جزء دیگرش به صورت کالا - سرمایه ظاهر می گردد. یک جا خرید می کند و جای دیگر مشغول فروش است. یک جا کالا سرمایه را تبدیل به پول سرمایه می نماید و جای دیگر عکس این را انجام می دهد. اگر حجم بیشتری از پولش در یکی از این دو قلمرو افزایش یابد، در قلمرو دیگر دچار کاهش می شود. این مقادیر جای خود را عوض می کنند و کاهش و افزایش همدیگر را جبران می نمایند. هر گاه استفاده از پول به مثابه وسیله دوران با وظیفه اش به عنوان وسیله پرداخت و سیستم اعتباری آمیخته گردد، باز هم جزئی از سرمایه بازرگانی که پول - سرمایه است به نسبت حجم معاملاتی که انجام می دهد کوچکتر می شود. فرض کنیم که تاجر موبایل 1000 عدد گوشی را به بهای 600 هزار دلار خریداری کرده است اما به جای پول فقط یک سفته 3 ماهه در اختیار سرمایه دار تولید کننده گذاشته است. او همه موبایل ها را ظرف دو ماه به فروش می رساند، بدهی خود را می پردازد و سفته را پس می گیرد. در اینجا هیچ نیازی به پیش ریز هیچ مقدار پول نیست. پول - سرمایه ای که نقش سرمایه بازرگانی را بازی کرده است هم سواى سرمایه صنعتی در شکل پول - سرمایه هیچ چیز دیگر نیست. در این میان اگر قیمت بازار موبایل ها مثلاً 10% تنزل کند، بازرگان صادر کننده سفته نه فقط هیچ سودی نبرده است که 60 هزار دلار هم متضرر گردیده است. موضوعی که دقیقاً در مورد تولید کننده موبایل ها هم صادق است. اگر او شخصاً گوشی ها را می فروخت دقیقاً همین زیان را متحمل می شد.

با توجه به نکات بالا سرمایه تجاری اگر شکل ساده سرمایه صنعتی با قالب کالا - سرمایه یا پول - سرمایه منتقل شده به بازرگان نیست، صرفاً پول سرمایه ای متعلق به شخص بازرگان است که در محیط خرید و فروش پیش ریز شده و ایفای نقش می کند. جزئی از سرمایه پیش ریخته برای تولید است که می توانست شکل ذخیره پولی سرمایه داران صنعتی را به خود گیرد اما اینک با حجمی کوچکتر در اختیار سرمایه داران تاجر قرار گرفته است و همواره در روند دوران انجام وظیفه می کند. هر قدر روند بازتولید سریع تر و سیستم اعتباری نیرومندتر باشد، حجم آن کوچکتر خواهد بود. این سرمایه همیشه در روند دوران است. در جایی که هیچ ارزشی و هیچ اضافه ارزشی تولید نمی گردد. تنها کاری که

انجام می‌گیرد دگرسانی کالاها است و هیچ ربطی به هیچ شکل تولید ارزش ندارد. بالعکس این دگرسانی‌ها محدود کننده ارزش آفرینی نیز هست. سرمایه تجاری هیچ ارزش یا اضافه‌ارزشی نمی‌آفریند اما با کوتاه کردن زمان واگرد کالاها، کمک به گسترش بازار و توسعه تقسیم کار میان سرمایه‌داران، موجب افزایش اضافه‌ارزش‌هایی می‌شود که توسط سرمایه صنعتی تولید می‌گردد. سرمایه تجاری به میزانی که دوره واگرد را کوتاه می‌کند، نسبت ارزش اضافی به سرمایه پیش‌ریز شده را بالا می‌برد، به همان اندازه که جزء پول – سرمایه حاضر در محیط دوران سرمایه اجتماعی را کاهش می‌دهد باعث افزایش جزء مولد کل سرمایه‌ها می‌گردد.

فصل هفدهم

سود بازرگانی

سرمایه تجاری فقط وسیله مبادله کالاها است و به طور مستقیم منشأ تولید هیچ ارزش یا اضافه‌ارزشی نمی‌باشد. با همه اینها دورپیمائی سرمایه صنعتی مرحله‌ای از روند تولید است. بر همین اساس باید به سرمایه‌ای که در حوزه دوران به صورت جزئی متمایز از سرمایه صنعتی، عهده دار انجام این دورپیمائی است هم مثل همه اجزاء دیگر سرمایه سود متوسط تعلق گیرد. اگر سود متوسط سرمایه صنعتی بیشتر از سرمایه تجاری شود، بخشی از کل سرمایه تجاری به حوزه صنعت روی می‌آورد، عکس ماجرا نیز صادق است. در این میان هیچ شکلی از سرمایه به اندازه سرمایه بازرگانی از تسهیلات لازم برای انتقال از حوزه‌ای به حوزه دیگر برخوردار نیست. از آنجا که سرمایه تجاری هیچ اضافه‌ارزش یا اساساً ارزشی نمی‌آفریند، سود این شکل سرمایه باید لاجرم بخشی از اضافه‌ارزش تولید شده توسط سرمایه مولد باشد، سؤال این است که پروسه حصول این سود چگونه اتفاق می‌افتد؟

از منظر سرمایه‌دار صنعتی تفاوت میان خرید و فروش و تفاوت میان بهای تمام شده کالاها با قیمت تولید آنها است. اگر به کل سرمایه اجتماعی نگاه کنیم این تفاوت مساوی تفاوت میان قیمت تمام شده محصولات و ارزش آنها می‌باشد. تفاوتی که در آخرین تحلیل فزونی کار تجسم یافته در کالاها بر کار پرداخت شده موجود در آنها را مشخص می‌کند. سرمایه‌دار صنعتی هرچه می‌خرد، پیش از آنکه به شکل کالاهای قابل فروش وارد بازار شود از روند تولید می‌گذرد. روندی که سود موجود در قیمت کالاها، در درون آن تولید گردیده است. در مورد بازرگان چنین نیست. کالاها تا وقتی در دست اویند که روند دوران ادامه دارد. او فقط عهده دار فروش و به سامان رساندن قیمت کالاهائی است که توسط سرمایه‌دار صنعتی تولید شده است. سرمایه‌دار صنعتی از گردش تحقق ارزش اضافی تولید شده را می‌خواهد. بازرگان بالعکس در گردش هم سودش را می‌سازد و هم تحقق می‌بخشد. او کالاهائی را می‌فروشد که سرمایه‌داران صنعتی آنها را به قیمت‌های تولید و در صورت محاسبه کل سرمایه کالائی، به ارزش خود فروخته‌اند. اینکه سود بازرگان با سود سرمایه‌دار صنعتی چه رابطه‌ای دارد یا تاجر سود خود را چگونه استخراج می‌کند؟ موضوعی است که ظاهری بسیار گمراه‌کننده دارد، به یک یارد کتان نگاه کنیم، به طور مثال دو شلینگ می‌ارزد، به نظر می‌رسد که تاجر با فروش آن به قیمت 2،1 شلینگ، 10% سود می‌برد!! اگر چنین باشد در واقع یک یارد کتان با قیمتی معادل بهای 1،1 یارد، به فروش رفته است!! یا به جای یک یارد فقط 9، یارد تحویل مشتری شده است!! ظاهر ماجرا این است و این ظاهر کاملاً دروغین آن است. واقعیت را با آوردن یک مثال روشن کنیم. سرمایه‌دار صنعتی سرمایه‌ای به میزان 900 میلیون دلار پیش‌ریز نموده است. سرمایه ثابتش 720، جزء متغیر سرمایه اش 180 میلیون دلار، نرخ اضافه‌ارزش 100% و نرخ متوسط سود 20% است. ارزش کل محصول برپایه همه داده‌ها $720c+180v+180m=1080$ میلیون

دلار است. با ورود بازرگان ارزش محصول بیش از این نمی‌گردد. به خاطر داشته باشیم که اگر چه کالاهای منفرد ممکن است پائین تر یا بالاتر از ارزش واقعی خود به فروش رسند اما کل کالاهای تولید شده در سال نمی‌توانند بیشتر از ارزش خود فروش روند. رمز سودآوری سرمایه تجاری افزودن چیزی بر ارزش محصولات نیست، این سود قبلاً تولید شده است. سرمایه تجاری چیزی بر آن نمی‌افزاید، فقط موجب بازتقسیم سودهای تولید شده می‌گردد. فرض کنیم بازرگان با سرمایه ای معادل 100 هزار دلار وارد پروسه گردش کالاها شده است. این بدان معنی است که سرمایه 900 میلیون دلاری پیشین 1000 میلیون دلار گردیده است. اضافه ارزش 180 میلیون دلاری تولید شده، دیگر فقط به سرمایه دار صنعتی تعلق نمی‌گیزد، بازرگان هم از آن سهم می‌برد. در محاسبه نرخ سود متوسط، هم 180 میلیون دلار اضافه ارزش، نه بر 900 میلیون دلار سرمایه که بر 1000 میلیون دلار تقسیم می‌شود. نرخ سود دیگر نه 20% که 18% است. هر کدام از دو سرمایه دار، صنعتی و تجاری به اندازه سرمایه خویش از اضافه ارزش سهم می‌برند، اولی 162 میلیون دلار و دومی فقط 18 میلیون دلار نصیب خود می‌سازند. ارزش کل محصول که قبلاً 1080 میلیون دلار بود اکنون 1180 میلیون دلار شده است.

سرمایه بازرگان مطابق نسبت خود از کل سرمایه، در پروسه تشکیل نرخ سود عمومی دخالت می‌کند و در مثال بالا نرخ سود 20 درصدی را 18% می‌سازد. نکته بسیار مهم در اینجا بازتعریفی است که باید از قیمت تولید بنمائیم. تا حال ما این قیمت را حاصل جمع هزینه تولید بعلاوه سود میانگین می‌دانستیم، اما اکنون این سود میانگین به شیوه ای متفاوت با قبل تعیین می‌گردد. سود کل سرمایه اعم از صنعتی یا تجاری فقط سودی است که در حلقه تولید و پیش ریز سرمایه صنعتی تولید شده است، اما این سود به سرمایه تجاری هم تعلق می‌گیرد و نرخ میانگین آن با توجه به کل سرمایه محاسبه می‌شود. قیمت تولید نیز که در مثال بالا $900+180=1080$ بود، اینک $900+100+180=1180$ خواهد شد. قیمت تولیدی که سرمایه دار صنعتی محصولات خود را بر مبنای آن می‌فروشد کمتر از قیمت تولید واقعی است. سود سرمایه بازرگانی هم از همین مابه‌التفاوت ناشی می‌شود. همه این داده‌ها می‌گویند که سرمایه بازرگانی اگر چه در تولید ارزش اضافی هیچ نقشی ندارد، اما اولاً- در تشکیل نرخ متوسط سود نقش دارد. ثانیاً- به نسبت حجمی که در کل سرمایه دارد، اضافه ارزش دریافت می‌کند. اگر سرمایه صنعتی با تولید اضافه ارزشها سهم سود خود را برداشت می‌نماید، سرمایه بازرگانی به خاطر ایفای نقش در تحقق ارزش اضافی‌ها، به نسبت حجمش، شریک سودها می‌گردد. از این توضیحات نتیجه می‌گیریم که:

- 1- هر چه سرمایه تجاری در قیاس با سرمایه صنعتی بزرگتر شود، نرخ سود سرمایه صنعتی کاهش می‌یابد و بالعکس.
- 2- صاحب سرمایه ای که کارگران را مستقیم استثمار می‌کند، نرخ میانگین سودش را کمتر از آنچه واقعا هست می‌بیند. این نکته قابل تعمق است که در ظاهر سرمایه‌های صنعتی و رقابت آنها است که نرخ عمومی سود را تعیین می‌کند اما واقعیت عکس آن است. سرمایه بازرگانی است که قیمت کالاها را با ارزش آنها تراز می‌کند و در همین راستا به تشکیل نرخ سود عمومی کمک می‌رساند. سود بازرگانی است که سود صنعتی را تعیین می‌نماید. وقتی سرمایه داری به شیوه تولید مسلط تبدیل می‌شود و تولیدکننده خود بازرگان می‌گردد، سود سرمایه تجاری فقط جزئی از کل اضافه ارزشها یا سودها است. یک بار دیگر تأکید می‌کنیم که سرمایه بازرگانی هیچ ارزش یا اضافه ارزشی ایجاد نمی‌کند، نقش این سرمایه به لحاظ ارزش زائی دقیقاً شبیه آن بخش از سرمایه استوار است که وارد محصول جدید نمی‌شود و بر قیمت آن اثر نمی‌گذارد. سرمایه تجاری در واقع چیزی بیشتر از سرمایه کالائی سرمایه دار صنعتی در شکل پولی نیست. نقش آن پیشبرد پویه تحقق اضافه ارزش است. زمان و اگر در کوتاه می‌کند و پرداخت مصرف کننده نهائی را جلو می‌اندازد. همه اینها در صورتی صائب است که سرمایه بازرگانی سوای خرید و فروش کالاها وظیفه دیگری به دوش نکشد. چیزی

که عملاً چنین نیست. این سرمایه سوای داد و ستد در حوزه حمل و نقل، تعمیرات، انبارداری هم حضور دارد و در این عرصه ها می تواند شکل سرمایه گردشی یا استوار به خود گیرد. در حالت نخست مانند سرمایه فعال در خرید و فروش همه هزینه های آن وارد پروسه تعیین قیمت می گردد، اما در حالت دوم فقط هزینه های استهلاک آن چنین نقشی احراز می کند. جزئی که شکل سرمایه الحاقی به خود می گیرد. نکته مهم آنست که کل این هزینه ها بر روی پروسه تشکیل نرخ سود اثر می گذارند.

در ادامه این بحث، بسیار مهم است که بر تفکیک هزینه های صرفاً بازرگانی حوزه گردش و هزینه های دیگر این حوزه مانند انبارداری، تعمیرات، حمل و نقل انگشت تأکید گذاریم. هزینه های نخست برای تحقق ارزش کالا ضروری هستند، بدون آنها مبادله کالا به پول یا بالعکس پول به کالا به ورطه تعطیل می افتد. هزینه های دوم از این دست نیستند. شرکت حمل و نقل، مدیر راه آهن یا صاحب کشتی مسلماً در گردش کالاها ذینقش هستند، فعالیتشان نیاز حوزه گردش است، اما اینان تاجر نیستند. هزینه های نوع اول به خرید و فروش اختصاص دارند و صرف اموری مانند حسابداری، دفتری، مکاتبات و بازاریابی می شوند. سرمایه های ثابت آنها مرکب از دفتر کار، نوشت افزار، مخارج پست و مانند اینها است. جزء متغیر سرمایه آنها نیز مزد کارگران تجاری است. همه اینها هزینه های ناب گردش هستند و وارد فرایند سراسری بازتولید می شوند. چند سؤال در اینجا مطرح است که باید به آنها پاسخ گفت. سؤالات عبارتند از:

- 1- قانون «فقط کار لازم وارد ارزش کالا می گردد»، چگونه در فرایند گردش عمل می کند و خود را اعمال می نماید؟
- 2- انباشت سرمایه بازرگانی چه شکلی احراز می کند و چگونه صورت می گیرد؟
- 3- کارکرد سرمایه بازرگانی در فرایند سراسری بازتولید اجتماعی چگونه است؟

پاسخ همه پرسش ها را از اینجا آغاز می کنیم که مبادله کالاها به پول یا تبدیل پول به وسائل تولید، امر کاملاً ضروری سرمایه صنعتی و نیاز غیرقابل گریز صاحب این سرمایه می باشد. زمان کاری که صرف این مبادله می شود نیز جزء کاملاً لازم پویه بازتولید سرمایه و سامان پذیری آن است، در همان حال که هیچ ارزش یا اضافه ارزشی هم نمی آفریند.

بازرگان با سرمایه خود و هزینه ای که می کند ادامه همان کاری را پی می گیرد که اگر او انجام نمی داد، سرمایه دار صنعتی مجبور به انجام آن بود، بر همین اساس وی به میزان سرمایه اش در اضافه ارزش هائی که کارگران مورد استثمار سرمایه دار صنعتی تولید کرده اند سهم می شود. او جزئی از سود را دریافت می کند که مابه التفاوت قیمت خرید کالاها و قیمت واقعی تولید یا ارزش آنها است. هر چند که کارش به هیچ وجه ارزش آفرین نمی باشد. اگر قرار بود سرمایه دار صنعتی خود وظیفه خرید و فروش کالاها را به دوش گیرد، محصولش برای مدت زیادی در شکل پولی یا کالائی در فرایند گردش معطل می ماند، ارزش افزائی سرمایه متوقف می شد، فرایند بی واسطه تولید قطع می گردید. برای جلوگیری از این قطع شدن، سرمایه پولی افزونتری لازم می شد، با وقوع این حالات یا سودی کمتر از سود پیشین به دست می آمد یا برای حفظ سود، سرمایه بیشتری پیش ریز می گردید. ورود بازرگان به فرایند گردش باعث حل این مشکلات می شود. آنچه را که سرمایه صنعتی باید در پروسه گردش انجام می داد، این سرمایه به دوش می گیرد، کالاها در فرایند گردش معطل نمی مانند، ارزش افزائی سرمایه قطع نمی شود، سرمایه صنعتی مجبور به افزایش پیش ریز نمی گردد، تولید اضافه ارزش ها کاهش نمی یابد. تقسیم کار میان این دو شکل سرمایه، تا جائی که سرمایه بازرگان در چهارچوب ضرور محدود ماند زمان خاص فرایند گردش را کوتاه می کند. درمثال بالا $720c+180v+180m$ همراه با 100 سرمایه بازرگان، سودی معادل 162 یا 18% برای سرمایه دار صنعتی باقی می گذارد، اما در صورت عدم ایفای نقش سرمایه تجاری و اجبار سرمایه صنعتی تقبل وظیفه گردش، شاید به جای 100، دو برابر لازم می آمد، کل سرمایه نه 1000 که 1100 می شد. اضافه ارزش 180 هم نه نرخ سود 18% که کمی بالای 16% می زاد.

اگر سرمایه دار صنعتی بازرگان خویش باشد، سرمایه بیشتری را برای تحقق ارزش سرمایه کالائی، برای فرایند گردش و مثلا هزینه های اداری، مزد کارکنان بازرگانی اختصاص می دهد، این هزینه ها یقینا سرمایه الحاقی هستند اما هیچ ارزشی پدید نمی آرد. اکنون این پرسش مطرح می شود که تکلیف کارکنان سرمایه تجاری یا مشخصا سرمایه دار عهده دار داد و ستد کالاها چه می شود؟

در وهله اول کارگر بازرگانی مثل کارگر صنعتی فروشنده نیروی کار و مزدبگیر است. اولاً- نیروی کارش با سرمایه متغیر تاجر و نه با درآمد وی خرید می شود. هدف از خرید آن نیز ارزش افزائی و نه مصرف شخصی است. ثانیاً- ارزش نیروی کار یا مزد او مثل همه کارگران دیگر هزینه بازتولید نیروی کار است. تا اینجا تفاوتی میان کارگر بازرگانی و صنعتی نیست، اما این تفاوت کاملا وجود دارد، همان تفاوتی که میان سرمایه تجاری و صنعتی موجود است. گفتیم که سرمایه بازرگانی هیچ ارزشی نمی آفریند، کارگر بازرگانی نیز به طور مستقیم هیچ ارزش یا اضافه ارزشی تولید نمی کند. در اینجا باز هم این سؤال پیش می آید که پس سود سرمایه بازرگانی از کجا می جوشد؟ شکی نیست که کارگر تجاری هم مثل همزنجیر صنعتی خود استثمار می شود و بخش عظیم زمان کار وی زمان کار اضافی برای سرمایه دار می گردد اما این امر مطلقا متضمن آن نیست که او مستقیما ارزش اضافی تولید می کند. اینکه سود سرمایه تجاری از کجا می آید و خود این سرمایه چگونه بازتولید و حفظ می گردد پرسشی است که ما قبلا پاسخ آن را در فصل مربوط به پیدایش و تشکیل سود بازرگانی به اندازه کافی روشن نموده ایم. در آنجا تشریح شد که اضافه ارزش ها فقط در کمانه انباشت سرمایه مولد و استثمار کارگر مولد پدید می آیند، سرمایه تجاری هیچ ارزشی نمی آفریند اما وجودش نیاز مبرم پویه گردش و بازتولید سرمایه است، اگر به صورت مستقل توسط بازرگان پیش ریز نشود، عین کارش باید توسط سرمایه صنعتی انجام گیرد، در همین راستا زمان کار کارگر تجاری نیز نیاز گریزناپذیر فرایند بازتولید سرمایه است. با توجه به همه این واقعیت ها باید ماجرا را اینسان دید که کل اضافه ارزش ها توسط کارگران مولد مورد استثمار سرمایه مولد تولید می شود، اما اولاً کل کارگران صنعتی و تجاری در تولید، تحقق و سامان یابی آن ایفای نقش می کنند، این اضافه ارزشها در همان حال به کل سرمایه اعم از صنعتی یا تجاری، مولد یا غیرمولد تعلق می گیرد، همه اجزاء سرمایه در پروسه تشکیل نرخ سود دخیل هستند و هر بخش به نسبت میزان خود و مطابق نرخ سود عمومی، سهم خود از سودها را دریافت می کنند. کل کارگران استثمار می شوند و کل سرمایه داران حاصل این استثمار را با هم تقسیم و سرمایه خود می سازند. اگر سرمایه دار صنعتی عظیم ترین بخش کار متبلور شده کارگران در کالاها را به آنها نمی پردازد و سرمایه الحاقی خود می کند، سرمایه دار تجاری نیز بخشی از همان کار پرداخت نشده را سهم سود و سرمایه خود می گرداند. سرمایه صنعتی اضافه ارزش ها را به طور مستقیم تصاحب می کند و سرمایه تجاری این تصاحب را به شکل غیرمستقیم اعمال می کند. کارگر صنعتی مستقیما اضافه ارزش تولید می کند و کارگر تجاری با کار خود در تحقق یا به سامان رسیدن اضافه ارزش ها سهم می گردد. **کار پرداخت نشده این کارگران اضافه ارزش نمی آفریند اما توانائی تصاحب اضافه ارزش را به بازرگان می دهد.**

با همه توضیحات بالا یک سؤال اساسی باقی است. آیا جزء متغیر سرمایه بازرگانی بخشی از هزینه های این سرمایه است؟ اگر پاسخ منفی دهیم، قانون هم تراز شدن نرخ سود را نقض کرده ایم، زیرا این بخش سرمایه مشمول دریافت سود متوسط نخواهد شد و در این صورت کدام سرمایه دار حاضر است به طور مثال 150 میلیون دلار سرمایه تجاری پیش ریز کند اما فقط به سود صد میلیون آن رضایت دهد؟! اگر جواب مثبت باشد به نظر می رسد که ماهیت سرمایه بازرگانی نقض شده است. زیرا این سرمایه بنا به تعریفش باید با کارکرد ویژه خرید و فروش و نه از طریق به کار انداختن نیروی کار غیر خصلت نما شود. موضوع نیازمند بررسی باز هم بیشتر است. اگر هر بازرگان با سرمایه خاص

و کار شخصی خود می خواست امور واگرد سرمایه را انجام دهد چه می شد؟ مسلماً پراکندگی عجیبی اتفاق می افتاد و این پراکندگی با رشد روزافزون سرمایه صنعتی مدام حادث می شد. هرچه سرمایه مولد متمرکزتر می گردید، سرمایه تجاری به پراکندگی زیادتری فرو می غلطید. در همین راستا هزینه های بازرگانی سرمایه دار صنعتی اوج می گرفت. به جای 100 بازرگان، 1000 نفر لازم می شد. تقسیم کار تولیدی، تجاری از بین می رفت. هزینه های دیگر دوران مانند طبقه بندی و حمل و نقل بالا می رفت. اینها در مورد سرمایه صنعتی رخ می داد، مشکلات سرمایه تجاری از این هم افزون تر بود. 10 خرید 1000 دلاری 10 بار بیشتر از یک خرید یک میلیونی وقت می گیرد. یک بنگاه تجاری با تقسیم کاری که می کند زمان کار لازم بازرگانی را به حداقل می رساند و اگر نباشد ماجرا معکوس است. اهمیت مسأله چنان است که تاریخ بازرگانی در قیاس با صنعت تمرکزگرائی فعال تری داشته است. به تفاوت هزینه ها در مورد جزء ثابت سرمایه بازرگانی هم نظر کنیم. یکصد تجارتخانه کوچک بیش از یک تجارتخانه بزرگ و صد انبار کوچک پیش از یک انبار بزرگ خرج برمی دارد. هزینه حمل و نقل هم هر چه پراکنده تر باشد افزون تر خواهد بود. اگر قرار بود هر سرمایه دار صنعتی تاجر کالاهای خودش باشد، هزینه دورانش نیز بسیار بیشتر می شد. اگر سرمایه تجاری واحدی در اختیار شمار کثیری تاجر قرار گیرد، کارگران زیادتری لازم می شود. برای واگرد مقدار معین کالا هم سرمایه تجاری بیشتری باید به کار افتد.

همه آنچه در بالا آمد مسائل واقعی هستند، اما پرسش ما هنوز جواب نگرفته است. اینکه جزء متغیر سرمایه تجاری باید بخشی از هزینه فروش به حساب آید یا نه؟ بررسی را ادامه دهیم. مجموع سرمایه تجاری را با حرف B و جزء متغیرش را با علامت b مشخص می کنیم، با فرض اینکه تاجر همه کارها را خودش انجام دهد و کارگر به کار نگیرد، آنگاه B+b از B کوچکتر می شود، زیرا سرمایه متغیری که باید مزد کارگران شود صرفه جوئی می گردد. حال قیمت فروش کالاها باید اولاً - سود B+b را تضمین کند، ثانیاً خود b یا سرمایه متغیر بازرگان را جبران نماید و پرسش آن است که آیا b عنصری از قیمت است یا فقط سود ناشی از B+b می باشد؟ مطلب را از حالت رمزآمیز آن خارج سازیم. این بار سرمایه خاص خرید و فروش را با حرف B، جزء ثابت کل سرمایه بازرگانی را با حرف k و جزء متغیرش را با b علامت گذاری کنیم. B برای بازرگان معادل قیمت خرید یا قیمت تولید برای سرمایه دار صنعتی است. این قیمت را بازرگان پرداخته است و به گاه فروش آن را به مثابه جزئی از قیمت فروش دریافت می دارد. او سود این بخش را هم مطابق نرخ سود عمومی از همین منبع به چنگ می آرد. در مورد k با مشکلی مواجه نیستیم. سرمایه ثابتی است که مثل جزء ثابت سرمایه کالا و در اینجا توسط تاجر به جای سرمایه دار صنعتی پیش ریز می شود، بر این اساس قیمت فروش تا اینجا باید پاسخگوی B+k بعلاوه سودی باشد که مطابق نرخ سود عمومی به آنها تعلق می گیرد. به خاطر داشته باشیم که B فقط سودش را بر خرید اضافه می کند و خودش چیزی سوای همان قیمت خرید نیست. در مورد k مسأله فرق می کند، در اینجا هم خودش و هم سودش باید بر قیمت خرید اضافه شوند. ببینیم تکلیف b و سود b یا همان موضوع اصلی مورد کنجای ما چه می گردد؟ فرض این است که سرمایه خاص خرید و فروش 100، جزء متغیر سرمایه تجاری 10 و نرخ سود عمومی نیز 10% است. آنچه بازرگان با b می خرد کار تجاری است. کاری که نیاز تحقق ارزش ها است اما هیچ ارزشی نمی آفریند. برای سهولت محاسبه k را صفر در نظر می گیریم. سود را هم با p و نرخ سود را با p' مشخص می کنیم در این صورت قیمت فروش کالاها $B+p+b+p=B+p'+b+p'$ و با رجوع به داده های مثال حاضر $100+10+10+1=121$ خواهد بود.

یک بار دیگر تکرار می کنیم که کارگر بازرگانی هیچ ارزش یا اضافه ارزشی تولید نمی کند و سرمایه بازرگانی موجد هیچ ارزش تازه ای نمی باشد. اما ارزش های تولید شده در کمانه حضور و فعالیت سرمایه مولد یا محصولات آفریده

توسط کارگران صنعتی بدون طی پویه گردش قادر به سامان دهی و تحقق هیچ ریال از ارزش های خود نیستند. کار کارگر تجاری نیاز غیرقابل گریز سامان پذیری سرمایه و تحقق ارزش ها و اضافه ارزش های آفریده توسط کارگران مولد است. از منظر کل سرمایه اجتماعی هر چه حجم سرمایه صنعتی انبوه تر و میزان سرمایه تجاری محدودتر باشد، در همین راستا هر چه شمار کارگران صنعتی افزونتر و جمعیت کارگران بازرگانی کمتر باشد، نرخ سودها بالاتر خواهد بود. سرمایه دار صنعتی چنین می پندارد و چنین آرزویی دارد. تقسیم کار درونی سرمایه نیز این رؤیای سرمایه دار را پاسخ می گوید و محقق می سازد، استقلال سرمایه بازرگانی و تمرکز هر چه نیرومندتر این شکل سرمایه، شرائطی پدید می آورد که حداقل سرمایه بیشترین وظائف یا امور ضروری و غیرقابل گریز پروسه دوران را به عهده گیرد. با گسترش سرطانی سرمایه داری و رشد کهکشانی سرمایه صنعتی، حجم سرمایه بازرگانی، قهرا دچار سیر صعودی حیرت انگیز می گردد، اما این افزایش باز هم با انجام بیشترین وظائف دوران توسط حداقل سرمایه پیش ریز در این حوزه همگن است. انسان که اگر سرمایه داران حوزه صنعت می خواستند کل کارهای مربوط به امور گردش سرمایه را به دوش گیرند باید بسیار بیشتر سرمایه بازرگانی موجود دنیا، سرمایه به این کار اختصاص می دادند.

فصل هجدهم

واگرد سرمایه بازرگانی

قیمت ها

واگرد سرمایه صنعتی وحدت زمان تولید و گردش است و همه روند تولید را پوشش می دهد، اما واگرد سرمایه تجاری چنین نیست. بازرگان پولش را کالا می کند، کالای خود را به پول تبدیل می نماید و این عمل را تکرار می کند. دگرسانی سرمایه صنعتی در پروسه دوران حالت w_1-g-w_2 دارد. اما سرمایه تجاری فقط در شکل $G-W-G'$ ظاهر می شود. در اولی پول حاصل از فروش کالای تولید شده صرف خرید کالائی می گردد که نیاز پویه تولید است. در دومی همان کالا با دست به دست شدن فقط برگشت پول بازرگان را ممکن می سازد. سرمایه تجاری 100 میلیون دلاری را در نظر گیریم. بازرگان با آن کالا می خرد و 110 میلیون دلار می فروشد. با این کار واگرد انجام یافته است و شمار واگردهای سالانه منوط به آنست که این عمل چند بار اتفاق افتد. واگرد مکرر سرمایه خاص خرید و فروش سوای تکرار خرید و فروش ها چیزی دیگر نیست. اما واگرد سرمایه صنعتی تکرار کل روند تولید است که شامل روند مصرف هم می گردد. برای آنکه سرمایه بازرگانی به واگرد خود شتاب دهد، سرمایه صنعتی باید مستمرا کالا وارد بازار کند. افت روند بازتولید کندی واگرد سرمایه تجاری را در پی دارد. سرمایه بازرگانی وسیله واگرد سرمایه مولد است ولی تأثیرش در حدی است که زمان دوران را کوتاه تر می سازد، اما در مورد زمان تولید مستقیما تأثیری نمی کند.

افت مصرف در روند بازتولید، باعث افت واگرد سرمایه تجاری می گردد، کاهش مجموع مصرف انفرادی نیز همین مشکل را برای این سرمایه پیش می آرد. با رونق سودبازی یک کالا شاید چندین بار خرید و فروش شود، در چنین وضعی سرمایه بازرگانی اولاً- مرحله $W-G$ را برای سرمایه مولد کوتاه می کند، ثانیاً با سیستم اعتباری مدرن جزء بزرگی از کل سرمایه اجتماعی را در اختیار می گیرد. رشد سرمایه بازرگانی کمک می کند تا تاجر خریدهایش را قبل از فروش کالاهای موجود تکرار نماید. اینکه وی کالاهایش را به آخرین خریدار می فروشد یا میان او و این فرد 12 مشتری قرار گیرد، تفاوتی در اصل ماجرا پدید نمی آرد. با انعطاف پذیری فوق العاده روند بازتولید که همواره در معرض عبور از هر مزر معین است، خود تولید برای تاجر مشکل زا نمی شود، سوای جدائی $W-G$ از $G-W$ که امر ماهوی

کالا است یک تقاضای مجازی نیز پدید می آید. فراموش نکنیم که حرکت سرمایه بازرگانی به رغم استقلال پوئی سواى جزئی از حرکت سرمایه صنعتی هیچ چیزدیگر نیست. اما سرمایه بازرگانی به یمن این استقلال، در درون مرزهای معینی، مستقل از موانع روند بازتولید حرکت می کند، تا آنجا که این روند را هم وادار به خروج از مرزهای معین خود می کند. وابستگی درونی و استقلال برونی، سرمایه تجاری را تا نقطه ای پیش می راند که تنها بحران با اهرم قهر و زور، این رابطه درونی را بازسازی و برقرار می کند.

بحران ها در خرده فروشی رخ نمی کنند. در حوزه عمده فروشی ها، بانکداری ها یا قلمرو تمرکز سرمایه پولی کل جامعه است که منفجر می گردند. ظاهر اوضاع چنین است که کارخانه دار به صادر کننده و دومی به خریدار خارجی می فروشد، وارد کننده هم مواد خام را به کارخانه دار و صاحب کارخانه محصولاتش را به عمده فروش می رساند. اما در نقطه ای نامعلوم کالاها تلبار می شود. موجودی تولیدکنندگان و واسطه ها هیولاوار و بیش از حد می گردد. حادثه در شرائطی رخ می دهد که مصرف به اوج رسیده است، چرا؟ 1- از این روی که خیل سرمایه داران صنعتی هر یک شمار زیادی کارخانه های دیگر را تغذیه می کنند، 2 - با رونق انباشت و اشتغال کامل دستمزد لایه هائی از کارگران افزایش یافته است، 3 - مخارج سرمایه داران با سیر صعودی اضافه ارزش ها، جهش کرده است، 4 - گردش مستمر بین سرمایه های ثابت مختلف که اساسا مستقل از مصرف افراد است روند اعتلا می پیماید. این گردش هیچ گاه وارد مصرف فردی نمی شود اما نهایتا توسط آن محدود می گردد. دقیق تر بگوئیم تولید سرمایه داری اساسا تولید سرمایه و در وجه غالب خود تولید سرمایه ثابت به مثابه نیاز حیاتی خودافزائی سرمایه اجتماعی است، این کاملا مفروض است اما حاصل تولیدات این سرمایه ثابت باید راهی به مصرف فردی بگشاید. این امر برای دوره ای پیش می رود اما تولید سرمایه داری تولید افراطی سرمایه است، نتیجه محتوم این تولید خرمن شدن کالاهای فاقد مشتری، انسداد مجاری فروش، افت عایدی بازرگان، تلبار شدن سررسیده ها و فشار بانکها برای پرداختها است. رونق ظاهری پایان و فروپاشی تحمیلی آغاز می شود. عوارض و اگر در مورد سرمایه بازرگانی بیشتر از اینها است. برگشت این سرمایه اهرم بازگشت متوالی یا همزمان سرمایه های مولد متفاوت و واسطه تحقق دگرسانی های معکوس کالا - سرمایه است. بازرگان پارچه را از کارخانه دار می خرد و به رنگرز می فروشد. و اگر سرمایه او، کالا - پول سرمایه دار صنعتی تولید کننده پارچه در یک سو و پول - کالای سرمایه دار رنگرز در سوی دیگر است.

اگر جزء ثابت کل سرمایه بازرگانی (k) یا سرمایه مزید بر مبلغ خاص خرید و فروش در پروسه دوران را کنار نهمیم، آنگاه سود اضافی این جزء سرمایه نیز قابل حذف است. برای اینکه تأثیر و اگر سرمایه بازرگانی بر روی قیمت ها را تجسس کنیم این کار منطقی خواهد بود. حال به این مثال دقت کنیم. قیمت تولید هر کیلو شکر 1 دلار است و بازرگان با 100 دلار 100 کیلو شکر خریداری و هر کیلو را با یک نرخ سود 15 درصدی به قیمت یک دلار و 15 سنت به فروش می رساند. او از فروش کل 100 کیلو شکر 115 دلار به چنگ می آرد. کمی بعد بهای شکر سقوط می کند و به کیلویی 5 سنت می رسد. این بار بازرگان با همان 100 دلار موفق به خرید 2000 کیلو شکر می گردد. اما نرخ سود حاکم بازار همان است که قبلا بوده است. او هر کیلو شکر را 5 سنت بعلاوه $5,75 = 15 * 5$ یا در واقع 5,75 سنت خواهد فروخت، قیمت فروش کل شکرها $11500 = 5,75 * 2000$ سنت معادل 115 دلار است. می بینیم که تنزل قیمت خرید شکر سود افزونتری نصیب بازرگان نساخته است. بالا و پائین رفتن قیمت ها تغییری در نرخ و حجم سود پدید نیاورده، آنچه رخ داده این است که سود کل میان اجزاء پرشمارتری از کمیت های معین تشکیل دهنده توده کالا توزیع شده است. اگر بحث خاص تسلط انحصاری بازرگان و توسعه این سلطه انحصاری بر فرآورده های تولید شده نظیر آنچه در مورد کمپانی هند شرقی مصداق داشت را کنار گذاریم، آنگاه هیچ چیز پوچ تر از آن نخواهد بود که گفته شود

«بازرگان با خواست خود می تواند کالاهای بیشتری را با سودی اندک برای هر واحد آن به فروش رساند یا کالاهای اندکی را با سودی بالا بفروشد» قیمت فروش بازرگان فشار دو مرز مستحکم را بر خود سنگین دارد. مرز نخست قیمت تولید کالا است که خارج از حیطه دخالت بازرگان است، مرز دوم نرخ متوسط سود است که فقط تا حدی از دخالت وی متأثر است. تنها چیزی که بازرگان می تواند در باره اش تصمیم بگیرد گزینش داد و ستد کالاهای گران یا ارزان است. گزینشی که در عین حال تابع حجم سرمایه موجود وی و برخی مؤلفه های دیگر است. نکته مهم اینکه رویکرد بازرگان در همه وجوه متأثر از درجه انکشاف شیوه تولید سرمایه داری می باشد. نکته ای که برخی ها نادیده می گیرند و البته عوامل معینی در ندیدن آن نقش بازی می کنند از جمله:

1 - نمود بیرونی رقابت که بیشتر جدال بازرگانان برای ربودن سود بیشتر از هم یا رقابت اجزاء مختلف سرمایه تجاری به سهم سود افزونتر از کل سود این بخش سرمایه را منعکس می سازد.

2 - وارونه پردازی های اقتصاددانان «عالیجاه» مانند پروفیسور روشر!! که عقل سلیم و انساندوستی آنها را نیروی محرک تغییر در قیمت فروش کالاها می پندارند!!

3 - اگر با افزایش بارآوری کار قیمت تولید و متعاقب آن قیمت فروش کاهش یابد، تقاضا سریع تر از عرضه می بالد، این امر موجب بالا رفتن قیمت بازار می گردد، انسان که قیمت های فروش حامل سودی بیش از سود میانگین می شوند.

4 - گاه یک بازرگان بهای فروش کالاهای خود را تنزل می دهد، او می داند که حجم سودش پائین می آید اما این کار را انجام می دهد زیرا به سرمایه بزرگتری برای امور تجاری خود نیازمند است. همه این نکات به رقابت میان بازرگانان مربوط است و همین نمود بیرونی رقابت باعث می شود که تبعیت رویکرد سرمایه بازرگانی از روند انکشاف شیوه تولید سرمایه داری در پرده افتد و از دسترس نگاه انسانها دور شود.

بالا، پائین بودن قیمت کالاها تعیین کننده حجم یا نرخ اضافه ارزش تولید شده توسط سرمایه معین نیست. قیمت هر واحد کالا و اضافه ارزشی که در این قیمت پنهان است می تواند بزرگتر یا کوچکتر از مقدار مشخص کار متبلور در کمیت معینی از کالا باشد. قیمت هر کمیت از کالا تا جایی که بر ارزش آن منطبق باشد، به وسیله مقدار کار مترکم در کالا تعیین می گردد. اگر مقدار کمی کار در حجم زیادی کالا متبلور باشد، آنگاه آنگاه قیمت کالا پائین و اضافه ارزش درون قیمت اندک خواهد بود. نسبت کار اجرت یافته و بدون اجرت درون کالا به قیمت و مجموع کار مترکم در آن ربطی ندارد. نرخ اضافه ارزش هم تابع مقدار مطلق ارزش اضافی موجود در قیمت کالا نیست، بلکه به دستمزد پرداخت شده برای تولیدش مربوط است. این نرخ می تواند در عین کوچکی مقدار مطلق اضافه ارزش درون کالا بزرگ باشد.

با گسترش فزاینده شیوه تولید سرمایه داری قیمت تولید برای بازرگان و قیمت فروش کالای او، حالت یک عامل خارجی از پیش معین را پیدا می کند. در دوره های پیش، بالا بودن قیمت های تجاری از سطح نازل بارآوری کار و فقدان نرخ سود عمومی ناشی می شد. این مؤلفه ها سبب می گردیدند که سهم سرمایه بازرگانی از اضافه ارزش ها، بالاتر از آن چیزی شود که در تولید سرمایه داری، در چهارچوب کارکرد نرخ سود عمومی برداشت می نماید. هر قدر تعداد واگرد سرمایه صنعتی بیشتر باشد حجم سودی که تولید می کند افزون تر است، اما با استقرار نرخ سود عمومی، توزیع سود میان سرمایه های مختلف نه بر اساس شرکت مستقیم در تولید که بر پایه نسبت هر واحد سرمایه به کل سرمایه صورت می گیرد. با همه اینها هرچه شمار واگردهای سرمایه صنعتی کثیرتر باشد، حجم سود، حجم اضافه ارزش سالانه بزرگتر و با فرض ثابت ماندن سایر شرائط، نرخ سود هم بزرگتر خواهد بود. در مورد سرمایه بازرگانی وضع کاملا متفاوت است. در اینجا نرخ سود مقدار از پیش معلومی است که زیر فشار دو عامل: **یکم** - حجم سود تولید شده توسط سرمایه صنعتی، **دوم** - مقدار نسبی کل سرمایه بازرگانی در کل سرمایه پیش ریز شده در تولید و گردش، تعیین می گردد.

تعداد واگردهای سرمایه بازرگانی به گونه تعیین کننده ای بر رابطه آن با کل سرمایه و بر مقدار نسبی سرمایه مورد نیاز پویه دوران مؤثر است، زیرا مقدار مطلق سرمایه بازرگانی مورد احتیاج با سرعت واگرد آن نسبت معکوس دارد. روشن است که در صورت ثابت بودن سایر شرائط، مقدار نسبی سرمایه تجاری در کل سرمایه به وسیله مقدار مطلق آن تعیین می گردد. اگر کل سرمایه 10000 دلار و سرمایه بازرگانی مورد نیاز پروسه گردش 1000 یعنی یک دهم باشد. پیداست که برای 1000 دلار سرمایه کل، فقط 100 دلار لازم خواهد شد. فرض کنیم این داده ها برای شرائطی ملحوظ شده که در آن سرعت واگرد بالا است. حال واگرد سرمایه کند می شود، در این صورت برای گردش 10000 دلار کل سرمایه احتمالاً 2000 دلار و برای 1000 دلار شاید 200 دلار سرمایه تجاری لازم شود، با پیدایش این وضع نسبت سرمایه تجاری به کل سرمایه از **یک دهم** به **دو دهم** تغییر خواهد یافت. شرائطی که موجب کوتاه شدن متوسط واگرد سرمایه بازرگانی می شوند به نسبت خود مقدار مطلق این سرمایه را کاهش می دهند، در همین راستا باعث افزایش نرخ سود می شوند. عکس این حالت هم صادق است.

تکامل سرمایه داری تأثیر دو گانه ای بر روی سرمایه بازرگانی دارد. اول: واگرد مقرر معین کالا توسط حجم کمتری سرمایه بازرگانی انجام می گیرد، نسبت سرمایه تجاری به صنعتی کاهش می یابد. دوم: تولیدات هر چه بیشتر شکل کالا می گیرند و در نتیجه حجم سرمایه بازرگانی مورد نیاز در پروسه گردش رشد می کند. در شیوه تولید پیشین حجم تولید پایین بود، سهم مهمی از محصولات توسط خود مولدین مصرف می شد، قسمتی از بیگاری ها به شکل جنسی پرداخت می گردید، تولید کنندگان بخش بزرگی از محصولات را مستقیماً به مصرف کننده می فروختند یا در قبال دریافت سفارش خصوصی تحویل افراد می دادند. با توجه به همه اینها، با آنکه در آن زمان حجم سرمایه تجاری نسبت به کل سرمایه یا کل کالا- سرمایه ای که وظیفه واگردش را به عهده داشت بیشتر از دوره سرمایه داری بود اما:

1- به طور مطلق کوچکتر بود زیرا فقط جزء ناچیزی از تولیدات شکل کالا داشت و به مثابه کالا - سرمایه وارد پویه گردش می شد. در حالی که به طور نسبی سهمی افزون تر داشت و این حصه سنگین تر، **فقط** به کندی واگرد مربوط نمی شد، قیمت قیمت توده کالا و لاجرم سرمایه تجاری مورد نیاز گردشش هم به دلیل سطح نازل بارآوری کار بالا بود.

2- در سرمایه داری فقط محصول عظیم تری تولید نمی شود، بلکه حجم انبوه تری از تولیدات هم وارد پروسه گردش می گردد، در همین راستا فقط حجم سرمایه بازرگانی افزایش نمی یابد، سرمایه ای که در ارتباط با دوران به کار گرفته می شود نیز عظیم تر می گردد، به طور مثال در راه آهن، کشتی رانی، تلگراف و مشابه این ها،

3- با توسعه سرمایه داری، سرمایه تجاری غیرفعال یا نیمه فعال رشد می کند، اما اگر مقدار نسبی سرمایه بازرگانی در رابطه با کل سرمایه، معلوم فرض شود، آنگاه اختلاف در واگرد رشته های مختلف داد و ستد، بر مجموع سهم سود این سرمایه و نرخ سود تأثیری ندارد. سود بازرگان با حجم توده کالائی که او عهده دار واگرد آنست تعیین نمی شود، توسط مقدار پول - سرمایه ای که برای واگرد کالاها پیش ریز کرده است مشخص می گردد.

تعداد واگرد سرمایه بازرگانی بر قیمت تجاری کالاها تأثیر می گذارد. چرا؟ به این دلیل که حصه سود سرمایه تجاری یا آن بخش از اضافه ارزشها که سهم سرمایه تجاری می گردد، به اندازه خود در تشکیل قیمت ها نقش دارد. جزئی از قیمت بازار هر واحد کالا یا اضافه ارزش موجود در این قیمت نماینده سهم سود سرمایه بازرگانی است. همین جزء با شمار واگردهای سرمایه تجاری در رابطه معکوس قرار دارد، اگر یک سرمایه بازرگانی معین در سال 5 بار واگرد کند، آنگاه آن جزء از سهم سودش که بر ارزش هر واحد کالا افزون می گردد، در قیاس با سرمایه ای که فقط یک دور واگرد در سال دارد، تا **یک پنجم** کاهش می یابد. در مورد سرمایه صنعتی چنین نیست. شمار واگردها بر ارزش هر واحد کالا بدون تأثیر است، در عین حال که زمان واگرد، حجم ارزشها و اضافه ارزش های تولید شده توسط سرمایه

معین در زمان معین را با رجوع به حجم کاری که این سرمایه مورد استنثار قرار می دهد متأثر می سازد. در اینجا یعنی جایی که به نقش سرمایه صنعتی و ارزش آفرینی مربوط است، با همان اصل بنیادی نقد اقتصاد سیاسی مواجه هستیم که ارزش هر کالا به وسیله زمان کار نهفته در آن تعیین می گردد.

تأثیر واگردهای سرمایه بازرگانی روی قیمت ها اگر به درستی کالبدشکافی نشود، می تواند موجب زایش انگاره هائی گردد که بسیار مخرب هستند. از جمله این نگاه گمراه کننده که گویا سرمایه دار ناگهان تصمیم می گیرد که سالانه چه مقدار سود به دست آرد؟! گویا روند دوران مستقل از پروسه تولید قیمت ها را تعیین می نماید؟! بسیاری از نظرات سطحی و بی مایه در باره روند تام بازتولید، مأخوذ از وارونه بینی هائی است که کارکرد خاص سرمایه بازرگانی در ذهنها القاء می کند. تصورات بازرگان، سودباز بورس، بانکدار، کارخانه دار آینده از این وارونه فهمی ها است. رقابت نیز به نوبه خود پمپاژگر همین غلط بینی ها و گمراهیها است. رقابت، ارزش ها را به قیمت های تولید و سپس قیمت تجاری تبدیل می کند، اضافه ارزش را به سود متوسط مبدل می نماید، اگر کسی از پیش مقدار ارزش و اضافه ارزشها را نداند اسیر این سرگردانی خواهد شد که چرا مثلاً نرخ سود 1500 درصد است و 15 درصد نیست. از منظر سرمایه تجاری، خود واگرد به عنوان عامل تعیین قیمت جلوه می کند و بازرگان همین القاء باژگونه را ملاط شعور خویش پیرامون منشأ قیمت ها می سازد.

ناصر پایدار

ژوئن 2022